



Iran Academy of
Science and Technology

استدلالات حضرت علی (ع) بر حقانیت خود در نهج البلاغه

صغری عزیزپور، زهرا نودهی

کارشناس علوم سیاسی، آموزش و پرورش استان مازندران
دانشجویی دکترا، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان واحد دهقان

مجله علمی تخصصی علوم انسانی (سال دوم)

شماره ۲۴ / جلد ۱ / خرداد ۱۳۹۵ / ص ۲۶۲-۲۳۷

چکیده: این مقاله با عنوان « استدلالات حضرت علی (ع) بر حقانیت خود در نهج البلاغه » با روش کتابخانه ای و تحلیلی توصیفی، درصدد است که موضوع حقانیت حضرت علی(ع) را در قرآن و نهج البلاغه تبیین نماید. در این نوشتار، بعد از تحلیل لغوی هر واژه بر اساس معجم لغت و با استخراج آیاتی که تعاریف و ویژگی های مفاهیم فوق را در بردارند با بهره گیری از تفاسیر قرآنی و استفاده از نهج البلاغه تلاش گردیده تا به استدلالات حضرت علی (ع) بر حقانیت خود با تاکید بر نهج البلاغه به میان آورده است، و در نتیجه حقانیت حضرت علی (ع) در قرآن و نهج البلاغه به صورت شاخص در مورد آن بحث شده که حضرت علی (ع) به عنوان یک انسان کامل به موضوع حقانیت خود در نهج البلاغه پرداخته و چشم اندازهای گرانقدر خویش را در دوران حکومت پنج ساله خود عرضه کرده است و نهج البلاغه مملو از مباحث نظری و عملی در عرصه استدلال و حقانیت حضرت علی (ع) است. دوران کوتاه حکومت علی (ع) نمایشگاهی از حکمت عملی و نظری است که در نظر جهانیان قرار گرفته است. و در پایان به نتیجه گیری و پیشنهادها و راهکارها، سخن به میان آورده است و بر اساس نتایج به دست آمده، پیشنهادهایی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، حقانیت، استدلال

مقدمه

اگرچه امام علی علیه السلام بعد از غصب خلافت به خاطر حفظ اسلام و آموزه های قرآن کریم، سکوت اختیار کرد اما در زمانهای مناسب به دفاع از حقانیت خود در خلافت پرداخت و بر حقانیت خود استدلال و احتجاج نمود. در این فصل تلاش شده است تا موارد احتجاجات علی علیه السلام بر حقانیت خود در نهج البلاغه بیان گردد. اگر چه



در این بخش تلاش بر این است که موارد مشهود و مذکور در کتابها ارائه گردد اما به یقین مواردی در نهج البلاغه وجود دارد که از نگاه شارحان منفعول مانده است. دفاع امام علی (ع) از خود و معرفی توانایی ها و شایستگی ها و امتیازات خود، در حقیقت دفاع و معرفی مقام امامت است؛ زیرا اگر مردم از آن آگاه نباشند به شدت دچار خسران خواهند شد. براین اساس امام علی (ع) در مواردی که شرایط اقتضا می کرد به صراحت مقام و شأن رهبری و امامت خود را بیان می فرمودند. از دیدگاه مذهب تشیع حضرت علی - علیه السلام - امام، جانشین و وصی پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد، این مقام از طرف خداوند به آن حضرت و سپس به یازده امام بعد از او اعطا شده است. در منابع و کتاب های معتبر اهل شیععه و اهل سنت دلایل زیادی بر حقانیت امام علی - علیه السلام - در خصوص این مطلب وجود دارد که در این پژوهش به آن ها پرداخته خواهد شد.

مفهوم شناسی

حقانیت در لغت

حقانیت بر وزن فعالیه مصدر و ریشه ی آن (حق) است. «اصل معنی لغوی حق ، مطابقت و موافقت ، یکسان ، هماهنگی و درستی است. ^۱ «حق ای وجب و ثبت»؛ ^۲ [حق یعنی واجب و ثابت شد]. «حق الله الا مرحقا: أثبت واجبه» ^۳ [خداوند امری را حق کرد یعنی آن را واجب و ثابت گردانید.]

حقانیت در اصطلاح

به معنای حقیقت عرفان، که همان معرفت قلبی و شهودی خدای متعال است، هیچ ملازمه ای با اظهار و ذکر مطالب عرفانی و یا انجام امور خارق العاده ندارد. نه دانستن و ذکر مطالب و مفاهیم عرفانی و انجام امور خارق عادت دلیل بر وجود حقیقت عرفان نزد کسی است، و نه بلد نبودن الفاظ و اصطلاحات عرفانی و ظاهر نشدن امور خارق العاده از کسی دلیل بر آن است که او از معرفت شهودی و حضوری خدای متعال بهره ای ندارد. ^۴ به معنای ایجاد کننده چیزی را که به سبب حکمتی که مقتضی آن است ایجاد نموده است و لذا درباره خدای تعالی که ایجاد کننده پدیده های عالم به مقتضای حکمت است حق گویند . خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ﴾ ^۵: [سپس ایشان را به الله که مولای همیشگی و به حقشان است بر می گردانند]. و نیز می فرماید: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ﴾ ^۶: [پس او پروردگار تان حق است.]

۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالکتب العلم، ج ۱، ص ۱۵۶

۲- همان، ص ۲۴۶

۳- ابن سیده ، علی بن اسماعیل ، بی تا، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه ، ج ۲، ص ۴۷۲

۴- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۷، در جستجوی عرفان اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ دوم، ص ۳۱۸

۵- انعام/۶۲

۶- یونس / ۳۲



حق به معنای هر کار و سخنی که بر حسب واقع آن طور که واجبست و به اندازه و زمانی که واجب است انجام می شود. اثبات حق با آیات قرآن و با کامل نمودن شریعت و گسترش آن در عموم مردم می باشد.^۱

احتجاجات حضرت علی (ع) درباره خلافت خود در نهج البلاغه

بعضی از این موارد در نهج البلاغه آمده است که ما فقط به ذکر بخشی از احتجاجات حضرت علی (ع) اکتفا می کنیم:

در معرفی حضرت علی (ع) در کلام خودش

عظمت و جایگاه حضرت علی (ع) در سخنان خود چنین آمده است:

پرورش در دامان پیامبر (ص) و شامه ی غیبی علی (ع)؛ آنگاه که ظهور اسلام را تشریح می کند، و رسول اکرم (ص) را می ستاید، می فرماید: « يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ ^۲ »: [رسول اکرم (ص) مرا در همان اوایل زندگیم در دامنش می پروراند و هر روز بابی از علم و اخلاق به چهره ی من می شگود و هر سال که مجاور کوه حرا می شد و در جوار آن کوه به عبادات می پرداخت. [فاره و لایراه غیری^۳]: [من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. [« وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا ^۴ »: [در خانه ای که اسلام در آن ظهور کرده بود غیر رسول اکرم (ص) و خدیجه (ع) جز من احدی نبود. [« أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ وَأُسْمُ رِيحِ النَّبُوءَةِ ^۵ »: [من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت هم به مشامم می رسید، آن شامه ای که نسیم غیبی را استشمام می کند، و در انبیا (ع) وجود داشت در علی بن ابی طالب (ع) هم بود. [وقتی برادران یوسف از مصر حرکت کردند و پیراهن را به همراه خود می آوردند، در فاصله چندین فرسنگی، حضرت یعقوب (ع) با قاطعیت و تاکید فرمود: ... إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ؟] ...من آن نسیم و بوی یوسف را استشمام می کنم. [

شامه ای که از غیب می بوید شامه ای ملکی و مادی نیست؛ نبوت هم مربوط به عالم طبیعت و ملک نیست تا با شامه ی ظاهری استشمام شود؛ هم برای آن حتی بویایی ملکوتی لازم است و هم خود نبوت امری غیبی است. حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود: « هم نور وحی و رسالت را می بینم و هم بوی نبوت را استشمام می کنم. » سپس می فرماید: « من به رسول اکرم (ص) عرض کردم: این آهنگ و ناله ویژه شیطان از کجا به گوش می رسد؟

۱- مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۳- همان، خطبه ۲۲.

۴- همان، خطبه ۱۹۲

۵- همان

۶- یوسف/۹۴



حضرت علی (ع) می فرماید: «لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أُبْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍِّّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»^۱: [این افسوس شیطان است که فهمید دیگر پرستش نمی شود. جایی که وحی و نبوت و رسالت حکومت کند آنجا دیگر شیطان عبادت نمی شود، و این ناله ی تاثیر و حسرت آمیز شیطان، نشانه ی یاس اوست، او آیس شده که معبود باشد. آنگاه فرمود: ای علی هر چه را من می بینم تو نیز می بینی و هر چه را من می شنوم تو نیز می شنوی جز آنکه تو پیامبر نیستی، لیکن وزیر من هستی و تو بر پایه ی خیر استواری.]

آری در معرفی علی (ع) باید رسول اکرم (ص) سخن بفرماید. باز خود حضرت علی (ع) می فرماید: «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۲ این جمله از جمله های معروف خطبه ی شقشقیه است. می فرماید: من آن کوه بلندم که سیل علوم از من سرازیر می گردد! (چون هر کوهی سیل خیز نیست، سیل از کوه بلند و مرتفع بر میخیزد) و هیچ هیچ پرواز کننده ای به مقام اوج گرفته ی من پر نمی کشد. فکر اندیشمند عادی به مقام والای علی بن ابی طالب ره نمی یابد و علوم ی که از این حکیم الهی سیل گونه می تراود تحمل و هضم و فرا گرفتنش مقدور افراد عادی نیست زیرا در برابر سیل نمی توان ایستاد بله می توان از کناره های آن به قدر توان بهره برد.^۳

آن حضرت (ع) وقتی از مقام علمی خود یاد می کند می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطَرْقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرْقِ الْأَرْضِ»^۴: [ای مردم! قبل از این که مرا از دست بدهید سوالات خود را از من بپرسید که من به راه های آسمان از راه های زمین آشناتر هستم.]

احاطه علمی علی (ع) به جهان غیب که مسلط بر جهان شهادت است. می فرماید: قرآن کریم که کلام خداست اسرار عالم را در بردارد و سخن نمی گوید، منم که قرآن را گویا می کنم و خود را به عنوان سخنگوی وحی معرفی می کنم و می فرماید: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِلَّا إِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءُ دَائِكُمْ، وَنَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ»^۵: [قرآن سخن نمی گوی: شما از قرآن بپرسید، او حرف نمی زند منم که سخنگوی قرآنم! منم که از ناحیه ی قرآن سخن می گویم، منم که قرآن را به سخن در می آورم، علم آینده، سخن از گذشته، داوری دردها و نظم امور زندگی در قرآن است.] حضرت علی (ع) قرآن را تجلی علم الهی می داند ولی مردم، این تجلی را نمی بینند.

^۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

^۲- همان، خطبه ۳

^۳- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، تدوین: حسین شفیعی، قم: اسراء، ص ۳۹

^۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹

^۵- همان، خطبه ۱۵۸ بند ۲



حضرت علی (ع) خود و سایر اهل بیت عصمت و طهارت را چشمه ی جوشان معرفی می کند آنجا که می فرماید: « نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنْبِيعُ الْحُكْمِ ^۱». [اما درخت نبوتیم، درخت نبوت در خاندان ما ریشه دارد و فیض رسالت در این خانواده فرو میآید، فرشته های خدای متعال به خاندان ما رفت و آمد دارند، قرارگاه علم ما هستیم! چشمه سار حکمتها ماییم.]»

به طور کلی ، علمی اگر هست ، کانون و کان علم، علی و اولاد علی (ع) هستند. حکمتی اگر هست ، خواه نظری و عملی، در این خانواده است. همانطور که قرآن کریم در تشریح حکمت نظری و عملی گویا و رساست امیرمومنان(ع) نیز که شاگرد بارز این نکتب و خود، قرآن ناطق است. وصفی که خدا برای قرآن بیان نموده، نمونه ی آن صفت را علی (ع) برای خود تشریح می کند؛ خدا در عظمت قرآن چنین می فرماید: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ... ^۲: [اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن...].

آنقدر این قرآن وزین است که اگر بر کوه نازلش کنیم کوه متلاشی می گردد. همانطور که هضم مسائل سنگین، برای هر نفری میسر نیست و چه بسا او را به صدا و سردرد مبتلا کند، تحمل معارف بلند قرآن میسر کوه نیست و کوه را هم به صدا و در نتیجه به تفرق و تلاشی مبتلا می کند. و این مثلی اسن که ممثل را روشن می سازد: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ^۳: [و از هم پاشیده می دیدی و این مثلها را برای مردم می زنیم باشد].

همانطور که به فرموده ی خدا کوه نمی تواند حامل قرآن باشد امیرالمومنین (ع) نیز درباره معرفت و محبت خود چنین فرمود: « لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَاقَتْ ^۴: [اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فروریزد]. ^۵

احتجاجات حضرت علی (ع) در آیه مودت

حضرت علی (ع) در ضمن خطبه ای این گونه به آیه مودت استدلال کرده است: « حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم على الاعقاب و غالتهم السبل و اتكلوا على الولايج و وصلوا غير الرحم و هجروا السبب الذي امروا بمودت و نقلوا النبء عن رصّ اساسه فبنوه في غير موضعه ^۶: [تا زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح نمود، گروهی به قهقرت برگشتند (به اوامر و نواهی حضرت رسول پشت کرده و دوباره براه ضلالت و گمراهی قدم نهادند.) و راهها (ی گمراهی) آن را هلاکت ساخت (در دنیا به تباهکاری در آخرت به عذاب همیشگی گرفتار شدند.) و بر آرا و

^۱- همان، خطبه ۱۰۹، بند ۳۸

^۲-حشر/ ۲۱

^۳-همان

^۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱

^۵- حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۴۲

^۶- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، بی تا، شرح نهج البلاغه، گردآورنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی(ره)، ج ۹، ص ۱۳۳؛ قمی شیرازی، محمد طاهر، ۱۴۱۸ق ، الاربعین فی امامه الائمه الطاهیرین، تحقیق مهدی رجائی، قم، المحقق، ص ۱۹۵



اندیشه های ناروا و نادرست خود اعتماد نمودند (احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار می نمودند) و از غیر رحم و خویش (رسول خدا) متابعت نمودند (برای شهوت رانی و دنیا پرستی امام علی (ع) را خانه نشین کرده و دیگران را لایق خلافت نبودند، روی کار آوردند). و از سبب (وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت حضرت رسول اکرم(ص) که مأمور به دوستی آن بودند دوری کردند و ساختمان (دین و ایمان) را از بنیاد استوارش انتقال داده آن را در جایی که سزاوار نبود، ساختند.^۱

ابن ابی الحدید در شرح جمله « هجروا السب الذی امروا بمودته» می نویسد: مراد از سبب، اهل بیت است و اشاره می کند که رسول خدا فرمود: « خلفت فیکم الثقاین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی حبلان ممدودان من السماء الی الارض لایفترقان حتی یردا علی الحوض»: [دو چیز گرانبها میان شما باقی گذاشتم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم که دو ریسمان کشیده شده اند از آسمان به زمین، (این دو اهل عالم را هدایت می کنند) این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر سر حوض در بهشت بر من وارد شوند] و مراد از « امروا به مودته» اشاره به آیه «...قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...» می باشد.^۲

کمیت در تایید این کلام امیرالمومنین سروده است:

«وجدنا لكم فی آل حم آیه - تأولها منّا تقی و معرب^۳»: [در سوره حم (شورا) آیه ای به سود شما یافتیم که همگی ما - چه تقیه کنندگان و چه آشکار کنندگان - درباره شما معنا کرده ایم].^۴

خطبه ۳ (ششقیه)

از خطبه های حضرت علی (ع) خطبه معروف ششقیه نقل می کنیم که در آن به صراحت بر غصب مقام خلافت حضرت رسول (ص) توسط برخی از صحابه اعتراض کرده و خود را به عنوان بهترین شخص برای هدایت و امامت امت، معرفی می کند. در این خطبه نورانی حضرت می فرماید: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِيفْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدُحُ فِيهَا مُؤَمِّنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا.»^۵ [آگاه باشید به خدا سوگند ابا بکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل

^۱- فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ۱۳۶۴، ترجمه و شرح نهج البلاغه، قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع)، ص ۶۶۰، خطبه ۱۵۰

^۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۳۳.

^۳- حسکانی، عبدالله بن عبدالله، ۱۳۶۹، شواهد التنزیل، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۶؛ زرکشی، محمد بن بهادر، بی تا، البرهان فی علوم القرآن، محقق: یوسف عبدالرحمن مرعشلی؛ جمال حمدی ذهبی؛ ابراهیم عبدالله کردی، بیروت: دار المعرفه ج ۱، ص ۲۴۸

^۴- عابدی، فدا حسین، ۱۳۸۴، تفسیر تطبیقی آیه مودت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ص ۶۷-۶۸

^۵- نهج البلاغه، خطبه ۳



علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند. آگاه باش سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبد العزی بود، حضرت رسول اکرم آنرا تغییر داده عبد الله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه می دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زیان دارد، مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگد کوب شده) علوم و معارف از سر چشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را بنا حق پوشید و مردم او را مبارک باد گفتند). جامه خلافت را رها و پهلوی آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که در آن پیران را فرموده، جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمند است، پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی دیدم و چون تنها بوده یاری نداشتم نمی توانستم سخنی بگویم). میراث خود را تاراج رفته می دیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد علیهم السلام باقی است). (پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلافت را بنا حق غصب کرده مردم را به ضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی بر پا شده دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبائی دانستم).^۱

این خطبه به طوفانهای سخت و سنگینی اشاره می کند که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای تغییر محور خلافت انجام شد و شایسته ترین فرد را با تکیه بر دلیل و منطق برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان می دهد و سپس به مشکلات عظیمی که به خاطر تخلف از این امر و از نص صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر خلافت برای مسلمین پدید آمد اشاره می فرماید. نخست شکایت خود را از نخستین مرحله خلافت بیان می دارد و می فرماید: «به خدا سوگند او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست موقعیت من در

۱- صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، محقق، قم، هجرت، چاپ اول، خطبه ۱۹۴، ص ۳۰۷.



مسأله خلافت همچون محور سنگ آسیاست! (که بدون آن هرگز گردش نمی کند) «(أما وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا: بدون اشکال مرجع ضمیر «تَقَمَّصَهَا» خلافت است و تعبیر به «قمیص» (پیراهن) شاید اشاره به این نکته باشد که او از مسأله خلافت به عنوان پیراهنی برای پوشش و زینت خود بهره گرفت در حالی که این آسیاب عظیم، نیاز به محور نیرومندی دارد که نظام آن را در حرکت شدیدش حفظ کند و از انحراف باز دارد و در نوسانات و بحرانیها، حافظ آن باشد و به نفع اسلام و مسلمین بچرخد.ا]

آری خلافت پیراهن نیست؛ سنگ آسیای گردنده جامعه است؛ خلافت نیاز به محور دارد، نه این که کسی او را بر تن کند و پوشش خود قرار دهد. سپس دلیل روشنی برای این معنا ذکر می کند که به هیچ وجه قابل انکار نیست، می فرماید: «سیلهای خروشان و چشمه های (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی رسد» «يَنْخَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ». تعبیر به «يَنْخَدِرُ؛ فرود می ریزد و پایین می آید»، (ولا يرقى؛ بالا نمی رود» که در دو جهت مختلف و در برابر هم قرار گرفته بیانگر نکته لطیف و ظریفی است و آن این که وجود امام، به کوه عظیمی تشبیه شده، که دارای قلّه بسیار مرتفعی است و طبیعت این گونه کوه ها و قلّه ها این است که نزولات آسمانی را در خود جای می دهد و سپس به صورت مستمر به روی زمینهای گسترده و دشت ها جاری می سازد و گل ها و گیاهان و درختان را بارور می کند و از سوی دیگر هیچ پرندۀ دورپروازی، نمی تواند به آن راه یابد. این تشبیه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید درباره نقش کوه ها در آرامش و آبادی زمین آمده: «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۱؛ خداوند در زمین، کوه های محکم و ثابتی افکند تا اضطراب و لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهراهایی (به وسیله آنها) ایجاد کرد و راه هایی در آن قرار داد تا هدایت شوید».

آری اگر شبکه کوه های عظیم نبودند فشار درونی زمین از یکسو و تأثیر جاذبه ماه و خورشید و جزر و مدّ پوسته زمین از سوی دیگر و فشار وزش طوفانها از سوی سوم، آرامش را از انسانها می گرفت و آبهایی که از آسمان نازل می شد به صورت سیلاب عظیمی به دریاها می ریخت و ذخیره آبی به صورت نهر و چشمه وجود نداشت.

وجود امام آگاه و بیدار و نیرومند و معصوم برای هر امت، مایه آرامش و انواع برکات است. در ضمن، این تعبیر نشان می دهد که هیچ کس را یارای دستیابی به افکار بلند امام (علیه السلام) و اوج معرفت و کنه شخصیت آن حضرت نیست و به اسرار وجود او جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که استاد بزرگ آن حضرت بود و امامان معصوم، پی نمی برد. هر کس از یاران و اصحاب و پیروانش به اندازه پیمانۀ وجود خویش از این اقیانوس بزرگ بهره می گیرد بی آن که کرانه ها و ژرفای آن بر کسی روشن باشد. این نکته نیز قابل توجه است که برای گردش سنگ آسیاب از وجود نهرها استفاده می شود و این نهرها از کوه های عظیم سرچشمه می گیرد، به علاوه سنگهای آسیاب را از کوه ها جدا می کنند و ممکن است تعبیر فوق، اشاره ای به همه این معانی باشد؛ یعنی هم محورم و هم سنگ آسیابم



و هم نیروی محرک آن، که چیزی جز علم و دانش سرشار نیست. همچنین همان طور که اشاره شد، باید توجه داشت که قلّه های کوه ها برکات آسمانی را به صورت برفها در خود جای می دهند و سپس به صورت تدریجی به زمین های تشنه می فرستند و این می تواند اشاره ای به قرب وجود علی(علیه السلام) نسبت به سرچشمه وحی و بهره گیری از دریای بی کران وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد. بعضی از شارحان تعبیر به «سیل» در جمله بالا را اشاره به علم و دانش بیکران علی(علیه السلام) دانسته اند که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در حدیث معروف: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^۱ به آن اشاره فرموده است و نیز در تفسیر آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؛ بگو به من خبر دهید اگر آبهای شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد»^۲ از امام «علی بن موسی الرضا»(علیه السلام) می خوانیم که: «ماء معین» را به علم امام تفسیر فرمودند.^۳

نامه ی حضرت علی (ع) به معاویه

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَ سَمَوَةٌ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِي لِلهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ وَّلَاهُ اللّٰهُ مَا تَوَلَّى، وَ لَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي غَزْوَةٍ غَنَهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنِي؛ فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ لَكَ! وَ السَّلَامُ^۴: (بیعتی که مردم در مدینه با من کردند، برای تو که در شام بودی الزام آور است، زیرا) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد. شوری تنها از آن مهاجران و انصار است، هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از او راضی و خوشنود است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می گردانند، و اگر امتناع ورزد، با او پیکار می کنند، چرا که از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد. ای معاویه! به جانم سوگند اگر با نگاه عقل بنگری نه با چشم هوا و هوس، مرا از همه مبرآتر از

۱- شوشتری، نور الله بن شریف الدین، ۱۴۰۹، احقاق الحق، مقدمه نویسنده: شهاب الدین مرعشی، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ج ۵، ص ۴۶۸ تا ۵۰۱

۲- ملک/ ۳۰.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۸۶ - این تفسیر منافات با تفسیر ظاهری آن به آب جاری ندارد و همچنین تفسیر دیگری که در بعضی روایات آمده که ماء معین به اصل وجود امام تفسیر شده است چرا که همه این معانی می تواند در مفهوم آیه جمع باشد.

۴- نهج البلاغه، نامه ۲۹



Iran Academy of
Science and Technology

خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن و السلام.^۱

همان گونه که در بیان سند نامه گفته شد آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده، بخشی از یک نامه مفصل‌تر است که امام علیه السلام بعد از واقعه جمل به همراه جریر بن عبداللّه بجلی که از مشاهیر صحابه بود برای معاویه فرستاد.^۲

در آغاز این نامه که مرحوم سید رضی نقل نکرده ولی در کتاب تمام نهج البلاغه تحت شماره نامه ۲۹ آمده است، چنین می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «بیعتی که مردم در مدینه با من کردند برای تو که در شام بودی الزام‌آور است»؛ سپس می‌افزاید: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد»؛ «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ»^۳

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا، نه به مسئله غدیر اشاره می‌کند، نه به وصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت اوست؛ زیرا معاویه می‌توانست با این کار از کنار آن بگذرد. ولی مسئله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام علیه السلام یک استدلال به اصطلاح جدلی است که مسلمات طرف مقابل را می‌گیرد و با آن بر ضد وی استدلال می‌کند و در اینجا معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین (ابوبکر، عمر، عثمان) می‌دانست، نمی‌توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل‌تری در مورد حکومت علی علیه السلام واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعداً به مخالفت برخاستند نیز جزء بیعت‌کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می‌کردند غایبان و دور افتادگان آن را به رسمیت می‌شناختند؛ و بنابراین معاویه نمی‌توانست با این استدلال امام علیه السلام به مخالفت برخیزد. از این رو امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «شوری تنها از آن مهاجران و انصار است هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از آن راضی و خوشنود است»؛ «وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِي لِلَّهِ رِضًا».

آن گاه چنین نتیجه‌گیری می‌فرماید: «بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند و اگر امتناع ورزید، با او پیکار می‌کنند؛ زیرا از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او

۱- پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۹، ص ۷۹

۲- همان، ص ۸۰

۳- نهج البلاغه، نامه ۲۹



را در بیراهه رها می‌سازد؛ (فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدَّوهُ إِلَىٰ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أُبِيَ ۖ فَاتْلُوهُ عَلَيَّ اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّىٰ ۖ)

هرگز نباید از این استدلال که در بالا گفتیم جنبه جدلی و استفاده از مسلمات طرف مقابل دارد، چنین استنباط کرد که امام علیه السلام مسأله امامت منصوص را رها فرموده و امامت را یک مسأله انتخابی می‌داند نه انتصاب از سوی خدا، آن گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه از اهل سنت تصور کرده‌اند؛ بلکه در برابر امثال معاویه راهی جز این گونه استدلال وجود نداشت و نظیر این گونه استدلالها در قرآن مجید نیز در برابر مشرکان دیده می‌شود. در بخش دیگر این نامه، امام علیه السلام به سراغ مسأله قتل عثمان می‌رود که معاویه - مانند طلحه و زبیر - آن را بهانه برای سرکشی در برابر امام علیه السلام قرار داده بود؛ می‌فرماید: «ای معاویه به جانم سوگند اگر با نگاه عقلمندی بنگری نه با چشم هوا و هوس مرا از همه مبرآتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن والسلام»؛ (وَ لَعْمُرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أُبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّىٰ ۖ، فَتَجَنَّ مَا بَدَأَ لَكَ، وَ السَّلَامُ)

از قضایای عجیب تاریخ صدر اسلام این است که گروهی در زمان عثمان به مخالفت شدید با او برخاستند و حتی در قتل او مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند؛ ولی بعد از قتل عثمان ناگهان تغییر مسیر داده و به خون‌خواهی او برخاستند و بر کشته شدن مظلومانه او اشک تمساح ریختند. اینگونه تغییر مسیرها در دنیای سیاست‌های مادی، عجیب نیست؛ ولی اینها که دم از اسلام می‌زدند چگونه این اعمال خود را توجیه می‌کردند. ماجرای قتل عثمان از علل شورش بر ضد او گرفته تا حوادثی که در این مورد رخ داد و عثمان را مجبور به توبه و کناره‌گیری کردند و اینکه عثمان توبه را پذیرفت اما کناره‌گیری را نپذیرفت و دفاع‌هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای حفظ جان او کرد که مبادا دامنه فتنه تمام کشور اسلام را فرا بگیرد و همچنین چگونگی قتل عثمان و حوادث بعد از آن، از مسائل مهمی است که در تاریخ اسلام بحث شده و دقت در آن می‌تواند مسائل زیادی را روشن سازد.^۱

استدلال به شورا و بیعت

می‌دانیم در مسأله امامت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نظر در میان مسلمانان هست؛ مطابق عقیده شیعه، امامت و خلافت با نص است؛ یعنی به وسیله خداوند از طریق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام و خلیفه بعد از او تعیین شده است. آیاتی از قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند و احادیثی همچون حدیث غدیر، منزلت و حدیث ثقلین نیز گواه بر آن است. اضافه بر این شیعیان دلیل عقلی نیز بر این مسأله اقامه می‌کنند که اینجا جای شرح آنها نیست. ولی اهل تسنن طرفدار شوری هستند و معتقدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه بعد از خود را به امت واگذار کرده و آنها بر طبق شورای مهاجرین و انصار و بیعت مردم تعیین

۱- پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۹، ص ۸۳



شده‌اند. ابو بکر در سقیفه بنی ساعده، با حضور جمع قلیلی از مهاجرین و انصار انتخاب شد و عمر با نص ابوبکر، و عثمان با چهار رأی از آرای شورای شش نفری عمر انتخاب شد و امیر مؤمنان نیز با بیعت گسترده مهاجرین و انصار و توده‌های مردم طرفداران شوری هنگامی که به خطبه ششقیه می‌رسند که خلافت خلفای سه‌گانه نخستین را زیر سؤال می‌برد، گاه به سند آن اشکال می‌کنند و گاه به دلالت آن؛ اما هنگامی که به نامه ششم (نامه مورد بحث) می‌رسند با اغوش باز از آن استقبال کرده و آنرا دلیل بر حقانیت مذهب خود می‌شمرند در حالی که هم این نامه از علی علیه السلام است و هم آن خطبه. نکته مهم اینجاست که همیشه باید مخاطبین را در نظر گرفت؛ زیرا اعتقادات مخاطب در نحوه بیان مسائل تأثیر دارد. در خطبه ششقیه مخاطب، عموم مردمند ولی در این نامه مخاطب، معاویه است. چگونه ممکن است امام علیه السلام در این نامه برای حقانیت خود در برابر معاویه به نص استدلال کند؛ چیزی که او از اساس با آن مخالف بود. باید از دلیلی استفاده کند که او نتواند در برابر آن سخن بگوید و راه انکار بپوید و آن مسأله شورا است. شورایی که خلفای پیشین بر اساس آن انتخاب شدند؛ همان کسانی که معاویه از طرف آنها به خلافت شام نصب شد. این همان چیزی است که در علم منطق از آن به فن جدل تعبیر می‌شود و آن اینکه مسلمات خصم را بگیرند و با آن بر ضد او استدلال کنند هر چند مسلمات خصم از سوی گوینده پذیرفته نشده باشد. مثل اینکه ما با تورات و انجیل کنونی در برابر یهود و نصاری استدلال می‌کنیم و می‌گوییم مطابق فلان فصل و فلان آیه شما چنین می‌گویید و بنابراین طبق عقیده خودتان محکوم هستید. فی المثل می‌گوییم: شما مسیحیان عقیده دارید عیسی را به دار آویختند و کشتند و دفن کردند و بعد از چند روز زنده شد و به آسمان رفت. بر طبق این عقیده باید مسأله رجعت انسان به زندگی در این دنیا را پذیرا شوید، هر چند ما معتقد به کشته شدن حضرت مسیح نیستیم^۱.

در قرآن مجید نیز گونه‌هایی برای این مطلب می‌توان پیدا کرد؛ از جمله در داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که در برابر ستاره پرستان، ماه پرستان و آفتاب پرستان قرار گرفت با جمله «هَذَا رَبِّي يَا هَذَا رَبِّي هَذَا رَبِّي هَذَا رَبِّي» مسلمات آنها را پذیرفت اما هنگامی که همگی افول کردند و افول و غروب آنها دلیل بر حادث بودن آنها بود، آنها را محکوم ساخت. شگفت‌آور اینکه ابن ابی الحدید با اینکه در بسیاری از مسائل راه اعتدال را می‌پوید، هنگامی که به این نامه می‌رسد می‌گوید: «بدان که این فصل از کلام امیر المؤمنین با صراحت دلالت بر این دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت است، همان گونه که متکلمان ما (اهل سنت) ... اما امامیه این نامه را حمل بر تقیه می‌کنند و می‌گویند: امام علیه السلام نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول اللّه مبعوث به خلافت شدم^۲.

۱- پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۹، ص ۸۴

۲- انعام/ ۷۸

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۶ و ۳۷.



خطای ابن ابی الحدید از اینجاست که اولاً به مخاطب این نامه یعنی معاویه اصلاً نگاه نکرده و ثانیاً مسأله جدل را با مسأله تقیه اشتباه نموده است. شیعه نمی گوید امیر مؤمنان در مقابل معاویه تقیه کرد بلکه می گوید: به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند یعنی مسلمات نزد او را گرفت و بر ضدش با آن استدلال فرمود. در نهج البلاغه کلمات دیگری نیز شبیه نامۀ بالا دیده می شود که پاسخ همه همان است که گفتیم و نیاز به تکرار ندارد.

خطبه ۱۷۳

«أَمِينٌ وَحِيَّةٌ، وَخَاتَمُ رَسَلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتُهُ وَنَذِيرٌ نَقْمَتُهُ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامٌ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ». فَإِنَّ شُعْبَ شَاغِبٍ اسْتَعْتَبَ، فَإِنَّ أَبِي قَتْلَبَانَ لَعَمْرِي، لَنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مِنْ غَابِ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَ إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ: أَوْ (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از کیفرش. ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست. (هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هر گاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق باز گردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود (تا حق را بپذیرد). به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می کنند و حکم آن ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید! من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد. [

شایسته ترین فرد برای زعامت مردم

همان گونه که ذکر شد امیر مؤمنان، علی علیه السلام این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی های پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله شروع می کند و روی چهار ویژگی انگشت می گذارد؛ می فرماید: «او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از کیفرش» (امین وحیه، و خاتم رسله، و بشیر رحمته و نذیر نقمته).

قرآن مجید نیز می فرماید: «وَإِنْ طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ آفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمْ ۚ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمُ عَلَى الْأُخْرَىٰ ۚ فَقُلْ لِّتِلْوَ الْأَتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ»؛ [هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آن ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد] [



دیگر این که خلافت خلفای پیشین از طریق پذیرش مردم نبود؛ اهل سقیفه که ابو بکر را به خلافت برگزیدند افراد معدود و محدودی بودند و خلافت عمر، تنها با نصّ ابو بکر بود و خلافت عثمان، تنها به وسیله سه یا چهار رأی از شورای شش نفری عمر صورت پذیرفت .

افزافه بر همه این‌ها برای به دست آوردن نظر امام علیه السلام در مسأله خلافت، نباید تنها بر یک یا دو خطبه تکیه کرد؛ بلکه باید همه کلمات آن حضرت را در این موضوع در کنار هم بچینیم و تصمیم‌گیری کنیم و می‌دانیم امام علیه السلام بارها در نهج البلاغه در موارد متعددی در مسأله خلافت تکیه بر نص فرموده است^۱ .

خلیفه حق

جمعی از شارحان نهج البلاغه-چنان که قبلاً اشاره شد- معتقدند که این خطبه، مخصوصاً این بخش از آن که ناظر به مسائل خلافت است بعد از قتل عثمان و انتقال خلافت به آن حضرت ایراد شده است و تعبیرات این بخش به ویژه آن چه را درباره امامان و پیشوایان مردم بیان فرموده، گواه این مدعا است .

به هر حال امام علیه السلام در این بخش، نخست به ظهور خلافت حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «طلوع کننده‌ای طلوع کرد و درخشنده‌ای درخشید و آشکار شونده‌ای آشکار شد و آن چه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت (قد طلع طالع، و لمع لامع، و لاح لائح، و اعتدل مائل)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که زمان حکومت عثمان از دوران‌های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چرا که خویشاوندان او در تمام پست‌ها و مقام‌های کلیدی سیطره یافتند و اموال بیت المال به ملک خصوصی آن‌ها درآمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد^۲ .

امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ بیان موقعیت امامان و پیشوایان حق می‌رود و مقامات آن‌ها را این گونه بیان می‌فرماید: «پیشوایان دین (امامان معصوم) مدبران الهی بر مردمند و رؤسا و عارفان او بر بندگانش؛ هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسد و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش نمایند) «و إنما الأئمة قوام الله على خلقه، و عرفاؤه على عباده؛ و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه. و لا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكروه.»

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان علیه السلام از سوی خدا تعیین می‌شوند؛ نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست^۳ .

۱- همان، ص ۵۱

۲- همان، ص ۵۳

۳- پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۶، ص ۵۵



گرد آمدن مردم بر علی ع بیعت

همین که شورشیان کار عثمان را پایان دادند به فکر اداره حکومت افتادند. بدیهی است مسلمانان را به حاکمی نیاز بود و باید خلیفه‌ای معین گردد. مردم مدینه گرچه در شورش نقش داشتند و شورشیان را یاری کرده بودند ، اما قدرت آن را نداشتند که خود زمام امور را به دست گیرند، زیرا در میانشان شخصیتی نبود که مقبولیت عام داشته باشد و توانایی پذیرش این کار بزرگ را در آن اوضاع و احوال سخت و بحرانی داشته باشد. آنچه کسی جز علی سزاوار خلافت است؟ اما تنی چند از مسلمانان که پیشینه‌ای در اسلام داشتند (طلحه و زبیر و...) چشم به خلافت دوخته بودند. نیز معاویه که در مدت بیست سال قدرتی یافته بود و مردم شام با وی یکدل بودند، سودائی در سر داشت . طبقه ای که با شووای خلیفه دوم شکل گرفته بود و شخصیت‌های آن مدعی خلافت بودند، به دلایل گوناگون نمی توانستند زمام امور را به دست گیرند . طلیحه و زبیر به دلیل شرکت در قتل عثمان نمی توانستند خود را مطرح کنند، عبدالرحمن بن عوف پیش از این درگذشته بود^۲، و سعد بن ابی وقاص مورد عنایت مردم نبود و خود را کنار کشیده بود.^۳

باری مردم از هر سو بر علی گرد آمدند که باید خلافت را بپذیری. اما افسوس که زمان مساعد نبود. در این بیست و پنج سال که از رحلت پیغمبر می‌گذشت هیچ سالی نامناسب‌تر از این سال برای خلافت علی نمی‌نمود. برخی سنت‌ها دگرگون شده و برخی حکم‌ها معطل مانده و درآمد دولت در کیسه کسانی ریخته شده که در این مدت چندان رنجی برای اسلام و مسلمانان بر خود ننهاده بودند. روزی که عمر دفتر حقوق بگیران را تأسیس کرد و مقرری را بر اساس سبقت در اسلام نهاد، شاید نمی‌دانست عاقبت آن به کجا می‌رسد. اما دیری نگذشت که سربازان دیدند، آنان در جبهه‌ها می‌جنگند و غنیمت‌های جنگی را به مدینه می‌فرستند و صدقات به صندوق دولت می‌رسد، و مردمی در خانه نشسته‌اند و تنها بخاطر اینکه سالی چند زودتر از آنان مسلمان شده‌اند، بیشتر از کسانی که در فراهم آوردن این مالها رنج برده‌اند بهره می‌گیرند.^۴ از این دشوارتر کار بعضی سران قریش بود. این تیره خودخواه و جاه طلب که در سقیفه با روایتی که ابوبکر بر مردم خواند^۵ زمامداری مسلمانان را از آن خود ساخته بود، بر دیگر تیره‌ها و بر همه مسلمانان که عرب نبودند بزرگی می‌فروخت. خاندان اموی که تیره‌ای از قریش‌اند از دیر زمان با خاندان هاشم میانه خوبی نداشتند. بخصوص با علی(ع) که در جنگ بدر تنی چند از بزرگان آنان را از پا درآورده بود . عمر در دوران خلافت خود تا آنجا که می‌توانست اینان را محدود ساخت و رخصت بیرون رفتن از مدینه را به ایشان نمی‌داد. چون به بهانه شرکت در جهاد نزد او می‌آمدند می‌گفت: «جنگی که در روزگار رسول خدا کردی برای تو

۱- عبدالفتاح، عبدالمقصود، ۱۳۵۴، امام علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۲، ص ۳۲۸

۲- دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۷۷، دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، تهران: خانه اندیشه جوان، ص ۴۱

۳- ابو عبدالله، محمد بن سعد، ۱۴۰۵ق، الطبقات الكبرى، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ج ۳، ص ۱۳۵

۴- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۶۷

۵- لائمه من قریش.



کافی است. بهتر است نه تو دنیای برون را ببینی و نه دنیای برون تو را. «در حکومت عثمان قریش بدانچه می‌خواست رسید و تا آنجا که می‌توانست بر مال و منال دست‌اندازی کرد. حال علی(ع) در داخل مدینه با چنین مردمی روبروست. مردمی که اگر هم از روی راستی به مسلمانی گزاشیدند، دل‌بستگی به خاندان خود را رها نکردند. مردمی که پیش از اسلام چون مال و مکتبی داشتند به بنی هاشم که تهنی دست بودند به دیده حقارت می‌نگریستند. علی(ع) از این مشکلها و دهها مشکل سخت‌تر از آن، آگاه بود و می‌گفت: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و گونه‌گون رنگ‌هاست، دلها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود میدانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شما می‌میرم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارند، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.»^۱

بعض مورخان نوشته‌اند همان روز که عثمان کشته شد با علی(ع) بیعت کردند ولی بعضی نوشته‌اند گفتگو دو سه روز به درازا کشید و بعضی‌ها هشت روز نوشته‌اند و باید چنین باشد. حاضران گفتند تو را رها نمی‌کنیم تا با تو بیعت کنیم. گفت: «اگر چنین است بیعت باید در مسجد انجام گیرد.» نوشته‌اند نخست کس که با او بیعت کرد طلحه بود که با دست شل بیعت کرد. مردی از حاضران که حبیب پسر ذؤیب نام داشت بیعت طلحه را به فال بد گرفت و گفت نخست کس که با او بیعت کرد شل بود. این کار به پایان نخواهد رسید.^۲

بیعت مردم با علی بیعت انبوه مردم بود و او چنین فرماید: «چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آب‌شخور روی آرند و چراننده پای‌بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند. چندانکه پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می‌پروراند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر را دارند.»^۳ و در جای دیگر فرماید: «تاگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پیش هم ایستادند چندانکه انگشتان شست پایم فشرده گشت و دو پهلویم آزرده به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم»^۴ و در جای دیگر چنین گوید: «دستم را گشودند بازش داشتم، و آن را کشیدند نگاهش داشتم. سپس بر من هجوم آوردند، همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبیگرهای خود درآیند، چندانکه بند پای افزار برید و ردا افتاد و ناتوان پایمال گردید. و خشنودی مردم در بیعت من بدانجا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان و لرزان بدانجا دوان.»^۵

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۲، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۶.

۲- علی از زبان علی ج ۱، ص ۶۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۴.

۴- همان، خطبه ۳ شقیه.

۵- همان، خطبه ۲۲۹.



یعقوبی نوشته است در روز بیعت همگان جز سه تن از قریش بیعت کردند. مروان پسر حکم، سعید پسر عاص، ولید پسر عقبه. ولید که سخنگوی آنان بود گفت: «تو خون ما را به گردن داری، روز بدر پدر من و پدر سعید را کشتی و چون عثمان مروان را در دستگاه خود در آورد، بر او خرده گرفتن و مروان را دشنام دادی. اکنون به شرطی با تو بیعت می‌کنم که بر ما ببخشی و آنچه داریم به ما واگذاری و کشتندگان عثمان را کیفر دهی.» - علی(ع) در خشم شد و گفت:

«اما خون شما را (حکم) خدا ریخت. اما بخشیدن شما، من نمی‌توانم حق الله را واگذارم. اما آنچه در دست شماست، آنچه از آن خدا و مسلمانان است عدالت شامل آن است. اما کشتندگان عثمان اگر امروز کشتن آنان بر من لازم باشد، فردا جنگ با آنان بر من لازم خواهد شد.»^۱ طبری به سند خود از علی بن الحسین آرد که چون مردم با علی بیعت کردند این خطبه را خواند:

«همانا خدای تعالی کتابی راهنما را نازل فرمود، و در آن نیک و بد را آشکار نمود. پس راه خیر را بگیرید تا هدایت شوید و از راه شر برگردید و به راه راست روید. واجب‌ها! واجب‌ها! آن را برای خدا بجا آرید که شما را به بهشت می‌رساند. خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست و حلالی را حلال کرده که از عیب تهی است و حرمت مسلمانان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاد، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه پرستی پیوند داد.^۲»

پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آزاری نبینند، جز اینکه برای حق بود، و گزند مسلمان روا نیست جز در آنچه واجب شود. بر چیزی پیشی گیرید که همگانتان را فراگیر است [مرگ] که یک یک شما از آن ناگزیر است. همانا مردم پیش روی شمایند، و مرگ از پس شما را می‌خواند. سبکبار باشید تا برسید. که پیش رفتگان برپایند و پس ماندگان را می‌پایند. خدا را واپایید در حق شهرهای او و بندگان او که شما مسئولید حتی از سرزمینها و چهارپایان. اگر خیری دیدید آن را دریابید و اگر شری دیدید روی از آن بتابید.^۳ طبری نوشته است مغیره پسر شعبه بر علی درآمد و گفت: «تو را بر من حق طاعت و نصیحت است. معاویه و عبد الله بن عامر و دیگر عاملان عثمان را بر سر کار بگذار چندانکه از مردم برای تو بیعت گیرند، آنگاه خواهی آنان را بگذار و خواهی بردار.» گفت: «تا در این کار بیندیشم.» فردای آن روز نزد او شد و گفت:

- «دیروز با تو رای زدم اما رای درست آن است که آنان را برفور از کار برکنار کنی تا آشکار شود چه کسی فرمانرواست و چه کسی نافرمان.» و چون از نزد علی برون شد در بیرون سرای پسر عباس او را دید و چون نزد علی رفت پرسید: «مغیره برای چه کار آمده بود؟» - «دیروز چنان گفت و امروز چنین.» - «دیروز خیر خواهی تو کرد و امروز خیانت!» اما آنچه مغیره و پسر عباس می‌دیدند حکومت بود و آنچه علی(ع) می‌خواست اجرای عدالت، و برقراری سنت. علی حکومت را برای رضای خدا می‌خواست و آنان به دیده ریاست بدان می‌نگریستند و میان این دو

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۰.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۹-۳۰۷۸، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.



فاصله‌ای دراز است، چندانکه کمتر کس تواند آن سوی کار را ببیند. و گویا برای همین است که به پسر عباس گفت: «تو راست که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی.»^۱ یکی از سخنان او که نشان دهنده سختگیری وی در کار بیت المال و نماینده درجه تقوی و عدالت اوست و شاید در همان روزهای نخست گفته باشد، اعتراض وی به بخشش‌های عثمان از بیت المال است: «به خدا اگر ببینم به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آنکه عدالت را بر نتابد ستم را سخت‌تر یابد.»^۲ پس از این سخنان بود که دنیادوستان دانستند بدانچه در پی آنند دست نخواهند یافت و علی را از راه حق نتوان برتافت. و نیز آشکار است که عکس العمل این گفتار در خویشاوندان عثمان و خاندان اموی چه بوده است و بر دیگر کسانی که تا آنروز به ناروا از بیت المال بهره می‌گرفتند چه اثری گذاشت و چگونه آنان را برای رویارویی با وی آماده ساخت.^۳ طبری نوشته است: «چون مردم با علی بیعت کردند گروهی از امویان از مدینه گریختند و از آن روز مکه پایگاهی برای مخالفان علی گردید»^۴.

به هر حال مردم در حالی با علی (ع) به خلافت بیعت کردند که مشکل‌های سیاسی و اداری فراوانی در حوزه اسلامی پدید آمده بود. او در دشوارترین شرایط زمانی به خلافت رسید. زمانی بسیار نامساعد زیرا مردم عصر وی تنها آنان نبودند که با او بیعت کردند، هر چند میان بیعت‌کنندگان هم کسانی یافت می‌شد که خدا می‌دانست در دلشان چه می‌گذرد. اما بیشتر مردم در مکه، کوفه و بصره و دیگر ایالت‌ها با سنتی پرورده شده بودند که یک ربع قرن با سنت زمان رسول مغایرت داشت. علی می‌خواست آنان را به سنتی که خود او بدان رفته بود و می‌رفت و یاران خاص رسول بدان سنت بودند برگرداند.^۵

تبری از خون عثمان، محوری عمده در احتجاج‌های امام (ع)

محور دیگر در آن نامه نگارها، پاسخ به تهمتها بوده سات. به ویه اتهام نقش آفرینی امام (ع) در ریخته شدن خون عثمان. به نمونه ای از نامه های آن حضرت در این زمینه ببندیشیم: نامه ۲۸:
شگفتا! که چه سخت به هوس های بدعت آلود و حیرت های پی آمد آن دل بسته ای! حقایق را به تمامی زیر پا نهاده ای و از دست آویزهای اطمینان بخشی که خدا را به آن عنایت است و برهان اوست بر بندگانش دست باز داشته ای. اما در مورد پرگویی هایت پیرامون عثمان و کشندگانش، ناگریزم بگویم: واقعیت جز این نیست که تو هنگامی که سیاست ات را سودی داشت به یاری عثمان شتافتی، در حالی که آن روز که یاری تو به سود عثمان بود، او را تنها گذاشتی.

۱- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۰

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۳- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۱

۴- تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۲.

۵- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۲



Iron Academy of
Science and Technology

معاویه تنها پیراهنم خونین عثمان را به عنوان پرچم فتنه در فریب افکار عمومی برنمی افراشت. او به ویژه پس از داستان آشوب خونین بصره، بر طلحه و زبیر نیز اشک تمساح می ریخت، از حرمت امالمومنین عایشه بهره کشی سیاسی می کرد و یا چنان زمینه سازی می کوشید تا این ذهنیت را شکل دهد که علی (ع) با همه ی شخصیت‌های سیاسی جهان اسلام مساله داشته است.

امام (ع) به رغم عنایت و اهتمام به افکار عمومی، در شماری از نامه های خود کوشیده اند تا بر فرهنگ عمومی جامعه در این زمینه اثر گذر باشند. چنین است که در شماری از نامه ها، بیگانگی معاویه را با بسیاری از آن مسایل نیز یادآور شده اند: گویی در آن بخش از پاسخ های آن حضرت؛ تلاشی را می بینیم با هدف تصحیح سمت و سوی افکار عمومی، به تعبیری دیگر، اگر برای داوری افکار عمومی ارزش و اهمیتی را باور داریم، ناگزیر باید از هرزگی ها نیز پیش گیری کنیم.^۱

نامه صد و هشتم (استدلال به وصایت)

آری، امیر مؤمنان علیه السلام، خود مسئله وصایت را بر منبر مورد بحث قرار داده است، که ما در نامه صد و چهارم عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم. از طرفی، هرکس حدیث یوم الدار را نقل کرده است آن را به علی اسناد داده و از او نقل کرده است. ما، سابقا در نامه بیست آن را آوردیم که با صراحت، وصایت و خلافت آن حضرت را بیان می داشت. به علاوه سید جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبی علیه السلام، پس از شهادت امیر مؤمنان در آن سخنرانی پرارزش خود، به این حقیقت اشاره کرده است و فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصی او هستم^۲ همچنین امام صادق علیه السلام فرموده است: علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید.^۳

امام اضافه می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم پیامبرانم، تو در نبوت شریک من بودی. و حال اگر پیامبر نیستی، وصی پیامبر و وارث او هستی، این سخن از همه اهل بیت، به طور متواتر رسیده است. این مطلب از ضروریات است، هم نزد ائمه اهل بیت علیه السلام و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا امروز.^۴

سلمان فارسی نقل می کند: پیامبر همواره می گفت: «وصی، مرکز اسرارم و بهترین کسی، که پس از خود، باقی می گذارم-که وعده هایم را منجز می سازد و بدهکاری هایم را ادا می نماید-علی بن ابی طالب است.» ابو ایوب انصاری نقل کرده است: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام گفت: «آیا خبر نداری که خداوند به ساکنان زمین توجهی فرموده و از میان آنها، پدرت را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد. سپس

۱- معادینخواه، عبدالمجید، ۱۳۸۰، نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام در آیین نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر و پخش معارف، ص ۲۰۳

۲- حاکم در صفحه ۱۷۲، جزء سوم مستدرک آن را نقل کرده است.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۴، آخر خطبه فاصعه.

۴- المراجعات، رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنت، ج ۱، ص ۴۸۴



بار دوم، به آنها توجه کرد و همسرت را برگزید، و به من وحی فرمود که او را همسر تو قرار دهم و وصی خویش انتخاب کنم.»

بریده نقل می‌کند: از پیامبر شنیدم، می‌فرمود: «هر پیامبری وصی و وارثی دارد، وصی و وارث من علی بن ابی طالب است»^۱

جابر بن یزید جعفی، هرگاه از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل می‌کرد، می‌گفت-آن‌چنان‌که در شرح حال جابر در میزان الاعتدال ذهبی آمده-این حدیث را وصی اوصیا برایم فرمود .

ام‌الخیر، دختر حریش باری، در آن خطبه و سخنرانی پرتنیش که در میدان صفین، کوفیان را به نبرد با معاویه تشویق می‌کرد، می‌گوید: «هلموا رحمکم الله إلى الإمام العادل الوصی الوفی و الصّدیق الأكبر. . . ۲؛ خدای شما را رحمت کند، به سوی امام عادل، وصی، وفادار و صدیق اکبر بشتابید.

این بود قسمتی از آنچه گذشتگان، در خطبه‌ها و احادیث خود، درباره وصایت گفته‌اند. کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، درمی‌یابد که عنوان «وصی» را فقط به امیر مؤمنان علیه السلام می‌گفته‌اند، درست همچون اسمی که برای شخص معینی قرار داده شده است. حتی مؤلف کتاب تاج العروس [کتاب لغت معروف زبان عربی] نیز، در ماده «وصی»، می‌نویسد: «وصی، چون غنی، لقب علی رضی الله عنه می‌باشد.»^۳

علی (ع) در کنار پیغمبر (ص)

چنانکه نوشته شد خاندان هاشم از مکنت چندانی برخوردار نبودند. ابوطالب که در کودکی سرپرستی محمد(ص) را بر عهده گرفت، فرزندان و عیال بسیار داشت. قریش را سالی سخت پدید آمد. محمد(ص) عموی خود عباس را گفت: «برادرت ابوطالب نانخور فراوان دارد و چنین که می‌بینی مردم در سختی به سر می‌برند، بیا نزد او برویم و از آنان بکاهیم. من از پسران او یکی را برمی‌دارم تو هم یکی را، و سرپرست آنها می‌شویم.» عباس پذیرفت. نزد ابوطالب رفتند و داستان را با او در میان نهادند. ابوطالب گفت: «عقیل را برایم بگذارید و هر چه خواهید بکنید.» محمد(ص) علی را و عباس جعفر را گرفت. ^۴ از این رو علی در خانه محمد(ص) و در دامان او پرورده شد و خود در این باره چنین گوید: «در پی او بودم چنانکه شترپچه در پی مادر، هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت. ^۵ هر چه بیشتر می‌بالید رسول خدا بیشتر به او و تربیت او می‌افزود و او در این باره چنین فرمود: «آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینۀ خویشم جا داد. و مرا در بستر خود

۱- حدیث بریده، حدیث ابو ایوب و حدیث سلمان را در نامه ۶۷

۲- امام ابو الفضل احمد بن ابو طاهر بغدادی در صفحه ۴۱ کتاب بلاغات النساء، از شعبی آن را نقل کرده است.

۳- المراجعات، رهبری امام علی(ع) در قرآن و سنت، ج ۱، ص ۴۸۵

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶۴-۱۱۶۳ و نیز اسناد دیگر.

۵- نهج ابلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)



می خوابانید. چنان که تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید»^۱. هنگامی که رسول خدا در کوه حرا به رتبت پیامبری مشرف گردید و به خانه بازگشت در خانه او خدیجه، علی و زید پسر حارثه به سر می بردند. چنانکه در تاریخ تحلیلی نوشته ام او حالت و رسالت خود را بیش از آنکه به دیگران بگوید به این سه تن گفت و هر سه بدو گرویدند^۲. بی هیچ چون و چرا، باور داشتنی است که علی (ع) نخستین مرد در پذیرفتن دین اسلام باشد. او در این باره چنین می گوید: «هر سال در حرا خلوت می گزیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا و خدیجه در آن بود در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود. من سومین آنان بودم روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم»^۳. و در جای دیگر می گوید: «هیچ کس پیش از من به پذیرفتن دعوت حق نشناخت، و چون من صلۀ رحم و افزودن در بخشش و کرم نیافت^۴». این هشام از ابن اسحاق آورده است: «نخستین مرد که به رسول خدا گروید و او را بدانچه از جانب خدا آورده بود گواهی داد، علی بن ابی طالب بود. در آن هنگام ده سال از عمر وی می گذشت و از جمله نعمت های خدا بر علی آن بود که پیش از اسلام در کنار رسول خدا به سر می برد.»^۵ در آغاز اسلام، خواندن مردم به مسلمانی پنهانی بود. این مدت را سه سال نوشته اند و چون آیه و «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد پیغمبر به علی گفت^۶: «خدا مرا فرموده است خویشاوندان نزدیکم را به پرستش او بخوانم. گوسفندی بکش و صاعی نان و قدحی شیر فراهم کن.» علی چنان کرد. در آن روز چهل تن یا نزدیک به چهل تن از فرزندان عبدالمطلب فراهم آمدند، و همگی از آن خوردنی سیر شدند. اما همینکه رسول خدا (ص) خواست سخنان خود را آغاز کند، ابو لهب گفت: «او شما را جادو کرد.» و مجلس بهم خورد. روزی دیگر پیغمبر (ص) آنان را خواند و گفت: «ای فرزندان عبدالمطلب گمان ندارم کسی از عرب برای مردم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده ام باشد. دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. آنگاه رسالت خود را به خویشاوندان رساند و گفت کدام یک از شما مرا در این کار یاری می کند تا برادر و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟ همه خاموش ماندند. علی گفت: «ای فرستاده خدا آن منم.» پیغمبر فرمود: «این وصی من و خلیفه من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او فرمان برید.»^۷ از این روز علی به جانشینی و وصایت رسول

۱- همان خطبه.

۲- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۱۱

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۴- همان، خطبه ۱۳۹.

۵- سیره نبویه، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶- خویشاوندان نزدیک خود را بترسان. شعرا، ۲۱۴.

۷- علی از زبان علی، ج ۱، ص ۱۲

۸- ابن اسحاق، محمد، ۱۳۶۸، سیره ابن اسحاق (کتاب السیر و المغازی) تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ص ۱۲۷.

۹- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۲-۱۱۷۱.



خدا(ص)گماشته شد و چنانکه خواهیم نوشت در روز هیجدهم ذو الحجة سال دهم هجرت که به واقعه غدیر معروف است خلافت او بر همه مسلمانان اعلام گردید .

علی پیوسته در کنار پیغمبر می ترسید. بسا شب هنگام نزد بستر او می رفت و او را برمی خیزاند و علی را بجای وی می خواباند. شبی علی گفت: «من کشته خواهم شد.» ابوطالب در چند بیت بدو چنین گفت: «پسرم! شکیبا باش که شکیبایی خردمندانه تر است و هر زنده ای می میرد. بلایی است دشوار اما خدا خواسته است دوستی فدای دوستی شود. دوستی والا گهر، کریم و نجیب. اگر مرگی رسید تنها برای تو نیست، هر زنده ای می میرد.» علی چنین پاسخ می دهد: «مرا در یاری احمد شکیبایی می فرمایی؟ بخدا آنچه گفتم از بیم نبود. من دوست می دارم یاری مرا ببینی و بدانی. من پیوسته فرمان بردار تو هستم، من احمد را که در کودکی و جوانی ستوده است برای رضای خدا یاری می کنم.^۱» هنگامی که قریش بنی هاشم را در شعب ابو طالب در بندان کردند، ابوطالب در جمله آنان بود. او علی را به نگهبانی محمد سفارش می نمود. دور نیست داستانی را که ابن ابی الحدید آورده در این روزها رخ داده باشد.^۲

موانع امام از احتجاج در روز سقیفه

مردم همه می دانند که امام و سایر دوستانش اعم از بنی هاشم و دیگران به هنگام بیعت (در سقیفه) حاضر نبودند و در آن روز داخل سقیفه هم نشدند. بلکه از آن و از هر چه در آن می گذشت بر کنار بودند. همه آنها به جانب آن امر بزرگی که در اثر وفات رسول خدا(ص) پیش آمده و مکلف به انجام آن بودند رهسپار شده بودند، به امر واجب تجهیز پیامبر (ص) قیام نموده و به غیر آن نمی اندیشیدند، و هنوز اینها پیامبر (ص) را در ضریح مقدسش پنهان ن ساخته بودند که اهل سقیفه کار خود را تمام ، امور بیعت را نحکم و بیان آن را استوار ساخته بودند و با حزم و دور اندیشی خاص با هم متفق شدند که از هر گفته و هر عملی که موجب سستی پایه های بیعت، یا خدشه این پیمان و یا تشویق و اضطرابی در آن به وجود آورد، جلوگیری کنند. بنابراین امام در کجا بود تا در برابر ابوبکر و بیعت کنندگان با وی در سقیفه احتجاج کند؟ و نیز پس از بیعت چه وقت به او و به دیگران اجازه ی احتجاج و استلال داده شد؟ در حالی که صاحبان امر و نهی، حزم احتیاط و دور اندیشی را پیش گرفتند و قدرتمندان و زورمندان آن شدت و سرسختی را به راه انداختند، آیا در عصر حاضر برای احدی امکان دارد، برای از بین بردن سلطه حکومتی بپا خیزد؟ و برای الغاء دولتشان به مقابله پردازد؟ آیا اگر چنین اداره ای کند او را رها خواهند ساخت؟ هیهات، هیهات، گذشته را به حال قیاس کن (مگر آنکه مسلمانان آن چنان آگاه شوند و از پیشوا و رهبرشان تبعیت نمایند که توان سلطه گر را بشکنند و گرنه) مردم ، همان مردم و زمان همان زمان است. علاوه حضرت علی (ع) برای احتجاج و استدلال در آن روز و آن ظروف اثری جز فتنه و از بین رفتن حقش نمی دید، زیرا

۱-شرح نهج البلاغه ج ۱۴، ص ۶۴.

۲-علی از زبان علی ، ج ۱، ص ۱۳



آن حضرت برای اساس مسلام و کلمه ی توحید بیمناک بود، چنانکه در گذشته هم روشن ساخته گفتیم: آن جناب در آن ایام گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت، او بین دو کار سخت گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت، او بین دو کار سخت گرفتار بود: خلافت با آن نصوص و وصایایش از یک طرف او را به طوری ندا می کرد و در پیشگاهش شکوه می نمود که قلب خون می شد و با آنچنان ناله ای وی را می خواند که جگر می سوخت. اما فتنه های طغیانگرانه از ناحیه دیگر وی را چنین انداز می نمود که جزیره العرب بهم می ریزد، عرب منقلب و دیگرگون می شود، اسلام نابود می گردد. حضرت علی (ع) بین دو خطر قرار گرفته بود، طبیعی است که حق خویش را فدای حیات مسلمانان خواهند کرد. اما تصمیم گرفت در عین فدا ساختن به نحوه ای حق خویش در مورد خلافت را نیز حفظ کند، و انچنان در برابر کسانی که از حق وی رویگردانده اند احتجاج نماید که به اتحاد مسلمانان لطمه ای وارد نشود، به گونه ای که فتنه ای را که موجب بهره برداری دشمن می شود به وجود نیاید، لذا در خانه نشست تا او را با اجبار و بدون خونریزی از خانه خارج ساختند، چرا که اگر خود به سوی آنها می رفت حجتش تمام نبود و شعیانش نیز برهانی نداشتند، اما آن جناب بین حفظ دین و نگهداری حقش در خلافت مسلمانان، جمع نمود. امام در آن هنگام که مشاهده فرمود حفظ اسلام و رد تجاوز دشمنان آن، بسته به مسالمت و هماهنگی است، طریق مسالمت را پیش گرفت و صلح با خلفاء را به خاطر حفظ امت، نگهداری ملت و بقاء دین، برگرفتن حقش مقدم داشت. او برای مقدم داشتن آخرت بر دنیا و قیام به یک واجب عقلی و شرعی یعنی مقدم داشتن اهم بر مهم در مقام تعارض، آشتی با آنها را پذیرفت. بنابراین اوضاع آن عصر اجازه مقاومت با شمشیر و قیام با استدلال و احتجاج را نمی داد.^۱

نتیجه گیری

همانگونه که در ابتدای بحث و فرضیه ها عنوان شد موضوعات مهمی همچون مفهوم شناسی و احتجاجات حضرت علی (ع) درباره خلافت خود در نهج البلاغه، راهکارها از ارکان اصلی این تحقیق است. که با بررسی اجمالی این موضوع بخشی از مطالب و مباحث استخراج شدند:

یکی از راه کارهای مهم که در حفظ نظام دینی و بقای آن تاثیر به سزایی دارد عملکرد مطلوب آن و حل مشکلات و معضلات جامعه در عرصه های مختلف براساس مبانی اصیل اسلامی است از این رو بر همگان از رهبران کارگزاران نخبگان و آحاد مردم لازم است که سعی بلیغ خود را برای موفقیت هرچه بیش تر حکومت اسلامی مبذول دارند. مسلما یکی از راه های کارآمدی نظام بازشناسی مبانی فکری و ارزش هایی است که نظام اسلامی از آن ناشی شده است تا بتوان با الگوبرداری صحیح و متناسب با زمان نظام اسلامی را در جهان گسترش داده حکومت نمونه مولی الموحدین علی بن ابی طالب (ع) را الگویی تمام عیار برای همه عدالت پیشگان و آزادگان عالم به ویژه برای کارگزاران نظام اسلامی معرفی کرد.

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۰۲؛ المراجعات رهبری امام علی در قرآن و سنت، ص ۴۸۱



امام علی (ع) به عنوان یک انسان کامل به موضوعات و مسائل اجتماعی سیاسی و فرهنگی پرداخته و چشم اندازهای گرانقدر خویش را در دوران حکومت پنج ساله خود عرضه کرده است و نهج البلاغه مملو از مباحث نظری و عملی در عرصه سیاست و حکومت است. دوران کوتاه حکومت علی (ع) نمایشگاهی از حکمت عملی و نظری است که در نظر جهانیان قرار گرفته است. نظام اسلامی ایران نیز اگر می خواهد در زمره عدالت پیشگان باشد بیش از هر زمان دیگر نیاز به استفاده کامل از این الگو دارد که این استفاده باید مبتنی بر شناخت درست مبانی و اصول و روش های حکومت حضرت (ع) باشد. پس از انقلاب اسلامی گرایش به مباحث و موضوعات نهج البلاغه به ضرورت انقلاب اسلامی شدت بیش تر و جلوه جدیدی به خود گرفت و به ویژه در مباحث سیاست و حکومت کتاب های بسیاری نوشته شد.

پیشنهاد و راهکارها

۱. بررسی ابعاد مختلف حقانیت حضرت علی(ع) در روایات معصومین توسط دیگر محققان و دانشجویان.
۲. ترویج فرهنگ حقانیت حضرت علی (ع) و احقاق حق توسط رسانه ها با تولید محتوای مناسب در فیلم ها.
۳. قرار دادن مباحث آثار سوء عدم حقانیت حضرت علی (ع) به عنوان یک فرهنگ در نظام تعلیم و تربیت در کتب درسی از ابتدائی تا دانشگاه ها
۴. تجلیل و تقدیر زمامداران از کارگزاران نمونه و متعهد در اثبات حقانیت حضرت علی (ع) در رسانه ها
۵. نظارت دقیق حکومت اسلامی بر کارگزارانش و برخورد قاطع زمامدار با کارگزاران قانون شکن در عدم حقانیت
۶. تهیه دستورالعمل کاربردی و عملی برای عدم حقانیت در نهادها و ارگانهای دولتی و عملیاتی نمودن آن
۷. دعوت از سخنرانان صاحب نظر و مقامات علمی و دینی در محافل عمومی و رسانه ها و شبکه های اجتماعی برای اشاعه این موضوع
۸. ترویج و توسعه فرهنگ حقانیت و جلوگیری از عدم حقانیت در جامعه توسط علمای دینی و مبلغان

منابع و مأخذ

الف کتابها

۱. قرآن کریم (ترجمه فولادوندی)
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۴)، مترجم: محمد دشتی، قم: انتشارات دارالهجره
۳. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، (۱۳۸۶) پیام امام امیر المومنین علیه السلام، نویسنده: جمعی از فضلا، تهران: دار الکتب الاسلامیه



۴. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، گردآورنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی (ره)
۵. ابن اسحاق، محمد، (۱۳۶۸)، سیره ابن اسحاق (کتاب السیر و المغازی) تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
۶. ابن سیده، علی بن اسماعیل، (بی تا)، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (بی تا)، تاریخ ابن کثیر، اعداد: شحاده، خلیل، بیروت - لبنان: دار الفکر
۸. ابوعبدالله، محمد بن سعد، (۱۴۰۵ق)، الطبقات الکبری، بیروت، داربیروت للطباعة و انشر
۹. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، تدوین: حسین شفیعی، قم: اسراء
۱۰. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، (۱۳۶۹)، شواهد التنزیل، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه
۱۱. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵)، تفسیر نور الثقلین، مصحح: هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان
۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۷۷)، دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، تهران: خانه اندیشه جوان
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالکتب العلم
۱۴. زرکشی، محمد بن بهادر، (بی تا)، البرهان فی علوم القرآن، محقق: یوسف عبدالرحمن مرعشی؛ جمال حمدی ذهبی؛ ابراهیم عبدالله کردی، بیروت: دار المعرفه
۱۵. شرف الدین موسوی، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، المراجعات رهبری امام علی در قرآن و سنت، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازماندهی تبلیغات اسلامی
۱۶. شهیدی، جعفر، (۱۳۷۹)، علی از زبان علی (زندگانی امیرالمؤمنان علی (ع))، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۱۷. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، (۱۴۰۹)، احقاق الحق، مقدمه نویس: شهاب الدین مرعشی، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
۱۸. صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، محقق، قم، هجرت، چاپ اول، خطبه ۱۹۴، ص ۳۰۷،
۱۹. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۵) تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک). ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۲۰. عابدی، فدا حسین، (۱۳۸۴)، تفسیر تطبیقی آیه مودت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی
۲۱. عبدالفتاح، عبدالمقصود، (۱۳۵۴)، امام علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار

www.ISEAS.ir

www.Listjournal.ir

www.ConferenceList.ir

پایگاه استنادی ملی مقالات دانشگاهی ایران

پایگاه استنادی ملی مجلات دانشگاهی ایران

پایگاه استنادی ملی کنفرانس های دانشگاهی ایران



Iran Academy of
Science and Technology

۲۲. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، (۱۳۶۴)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل

البیت (ع)

۲۳. قمی شیرازی، محمد طاهر، (۱۴۱۸ق)، الاربعین فی امامه الائمه الطاهرین، تحقیق مهدی رجائی، قم، المحقق

۲۴. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۷)، در جستجوی عرفان اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام

خمینی (ره)، چاپ دوم

۲۵. معادخواه، عبدالمجید، (۱۳۸۰)، نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام در آیینه نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر و

پخش معارف

ب- نرم افزارها و سایتها

۱- کتابخانه دیجیتالی دانشگاه قرآن و حدیث قم

۲- کتابخانه دیجیتالی نورمکس

۳- نرم افزار جامع احادیث